برهان عصمت بر امامت امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف

 علي رباني گلپايگاني

چکيده

به اعتقاد شعيه اماميه، پس از امام حسن عسكري عليه السلام يگانه فرزند آن حضرت يعني حجت بن الحسن المهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف امام است. آنان براي اثبات اين عقيده، دلايل عقلي و نقلي متعددي آورده‌اند. يكي از دلايل عقلي آنان بر وجود و امامت امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف برهان عصمت است. اين مقاله، از سه مقدمه تشكيل شده است:

1. ضرورت وجود امام معصوم در هر زمان؛

2. منحصر بودن حق در باب امامت در امت اسلامي؛

3. عدم وجود معصوم غير از حضرت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف .

مقدمه اول با دلايل عقلي و نقلي بسياري اثبات شده و مقدمه دوم، مورد اجماع مسلمانان است. مقدمه سوم نيز با نادرستي عقايد ديگر مذاهب و فرقه‌هاي اسلامي در باب امامت، اثبات مي‌شود. آنان يا به وجود امام معصوم معتقد نيستند كه مقدمه اول آن را باطل مي‌سازد، يا سخن آنان در بارة امام معصوم با واقعيت‌هاي مسلم تاريخي و دلايل روايي معتبر سازگاري ندارند؛ بنابر اين، حق در باب امامت، همان است كه شيعه اماميه باور دارد.

كليد واژه‌ها: امامت، عصمت، غيبت، امامت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف ، وجود ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف

امامت در بينش اسلامي، جايگاه برجسته و والايي دارد. در حديثي كه مضمون آن به تواتر از پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم نقل شده، آمده است كه اگر كسي در حالتي از دنيا برود كه امام زمان خود را نشناخته است، به مرگ جاهليت مرده است.[2] بر اين اساس است كه عموم مسلمانان، امامت را يكي از واجبات اسلامي دانسته‌اند. البته در اين كه وجوب امامت كلامي است يا فقهي، عقلي است يا نقلي، ديدگاه‌هاي آنان متفاوت است؛ اما در اصل وجوب امامت، اختلاف در خور توجهي وجود ندارد.

متكلمان اسلامي در باب صفات و ويژگي امام، هم داستان نيستند. در اين ميان، شيعه اماميه بر آن است كه امام بايد از عصمت، افضليت و آگاهي كامل از معارف و احكام اسلامي برخوردار باشد. بر اين اساس، راه تعيين و شناخت امام را نص و نصب شرعي و الهي مي‌دانند، و در مواردي معجزه نيز كه از مقوله نص فعلي به شمار مي‌رود، ممكن است راه تعيين و شناخت امام باشد.

بر پايه اصول ياد شده، شيعه اماميه بر اين باور است كه پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم از سوي خداوند سبحان، جانشينان خود را تعيين و معرفي كرده است. آنان عبارتند از علي بن ابي طالب، و يازده امام از فرزندان و نوادگان او كه همگي از ذرية فاطمه زهرا عليها السلام مي‌باشند و آخرين آنان حضرت حجت بن الحسن العسكري عجل الله تعالي فرجه الشريف است. آن حضرت پس از شهادت پدر بزرگوارش در هشتم ربيع الاول 260 ق عهده دار امر خطير و عظيم امامت شد. از آن جا كه او آخرين حجت الهي است و از سوي ديگر، مأموريت برپايي حكومت سراسري عدل الهي را بر عهده دارد و با فراهم شدن زمينه تحقق چنين آرمان بزرگي، بايد باقي بماند، غيبت او امري اجتناب ناپذير بوده است. غيبت آن حضرت در دو مرحله كوتاه و بلند، طراحي و اجرا شده است. غيبت كوتاه، حدود هفتاد سال (260ـ329ق) و غيبت بلند از 329 ق تا وقت ظهور كه دقيقاً براي ما معلوم نيست، ادامه خواهد يافت.

غيبت امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف منشأ طرح اشكالات و شبهاتي از سوي مخالفان شيعه درباره وجود و امامت آن حضرت شده است. عالمان و متكلمان اماميه به پاسخ گويي به اين شبهات و اشكالات، اقدام كرده و كتاب‌ها و رساله‌ها و مقالاتي‌را در اين باره نگاشته‌اند.

دلايل آنان بر وجود و امامت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف دو گونه است؛ دلايل عقلي و دلايل نقلي. دلايل نقلي، رواياتي است كه از پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم و امامان اهل بيت عليهم السلام درباره امامت نقل شده است. در برخي از اين روايات از جانشينان دوازدهگانه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ياد شده و براي آنان ويژگي‌هايي بيان شده است كه جز بر امامان دوازده‌‌گانه شيعه اماميه منطبق نيست. در برخي ديگر، نام امامان دوازده‌گانه برده شده كه آخرين آنان حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف است. در پاره‌اي از اين روايات، نام اولين امام يعني علي بن ابي طالب عليه السلام و نام آخرين امام يعني حضرت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف ذكر شده است. در برخي ديگر، از امامان نهگانه از ذريه امام حسين عليه السلام ياد شده و از حضرت مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف با عنوان آخرين امام به صراحت نام برده شده است. دسته ديگري از اين روايات بيانگر نصوص امام حسن عسكري عليه السلام بر امامت فرزند گرامي اش حجت بن الحسن عجل الله تعالي فرجه الشريف مي‌باشد. دسته‌اي ديگر از اين روايات، بيانگر غيبت امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف و مسايل و حوادث اين دوران است.

روايات ياد شده برخي از دلايل متكلمان اماميه بر امامت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف است. آنان از طريق دلايل عقلي نيز بر امامت آن حضرت استدلال كرده‌اند. دليل عصمت، از آن جمله مي‌باشد كه از مقدمات زير تشكيل شده است:

1. وجود امام معصوم در هر زمان واجب است؛

2. در هر مسأله‌اي از معارف و احكام ديني حقّ، منحصر در امت اسلامي است و در هيچ مسأله‌اي حق از امت اسلامي بيرون نيست؛

3. پس از امام حسن عسكري عليه السلام غير از يگانه فرزند آن حضرت يعني حجت بن الحسن العسكري عليه السلام كسي نيست كه در جايگاه امامت بوده، و از ويژگي عصمت برخوردار باشد.

اينك توضيح مقدمات استدلال:

1. ضرورت وجود امام معصوم

بر ضرورت وجود امام معصوم، دلايل عقلي و نقلي بسياري اقامه شده است. يكي از دلايل، اين است كه براي آن كه زمينه هدايت الهي براي مكلفان غير معصوم فراهم شود، بايد انسان معصومي وجود داشته باشد كه آنان را در شناخت تعاليم و احكام اسلامي و عمل به آن‌ها به صورت كامل، راهنمايي و رهبري كند. همين قاعده كه در اصطلاح متكلمان به قاعده لطف، معروف است، مبناي عقلي ضرورت نبوت نيز به شمار مي‌رود. مقتضاي قاعده لطف، اين است كه خداوند به مقتضاي حكمت و رحمت گسترده خود، زمينه‌هاي لازم را براي رشد و هدايت افراد بشر فراهم مي‌كند كه بعثت پيامبران الهي از مصاديق و مظاهر آن است. با بعثت پيامبر اسلام صلي الله عليه و آله و سلم باب نبوت بسته شد؛ ولي نيازمندي هدايتي بشر به پيشواي معصوم پايان نيافته است.

اگر امام، معصوم نباشد، ملاك نيازمندي به امام در او نيز وجود دارد؛ در نتيجه امام نيز به امام ديگري نياز خواهد داشت. اين سخن در بارة امامِ امام نيز جاري خواهد بود و لازمه آن، تسلسل در باب امامت است؛ يعني وجود امامانِ بي‌شمار در يك زمان كه محال عقلي است.

از سوي ديگر برآورده شدن نياز هدايتي مكلفان پس از دوران نبوت، در گرو آن است كه شريعت الهي به صورت كامل در اختيار آنان قرار داشته باشد. و اين مسأله جز با وجود امام معصوم كه عهده دار رهبري مكلفان پس از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم باشد، تحقق نخواهد يافت.

اشكال

همه مي‌دانيم قرآن كريم از گزند تحريف مصون مانده است و از سوي ديگر، همه نيازهاي بشر در باب هدايت را در بر دارد:

>وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ< (نحل: 89).

 قرآن را كه بيان گر هر چيزي است بر تو نازل كرديم.

بر اين اساس مي‌توان گفت امت اسلامي با داشتن قرآن، از امام معصوم بي‌نياز است و نمي‌توان امت اسلامي را با امت‌هاي ديگر مقايسه كرد؛ زيرا اولاً كتاب آسماني آنان كامل ترين كتاب آسماني نبوده، و ثانياً از گزند تحريف مصون نمانده است؛ ولي قرآن كريم، هم كامل ترين كتاب آسماني است و هم از گزند تحريف مصون مانده است:

>إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ< (حجر: 9):

همانا قرآن را نازل كرديم و ما حافظ آن هستيم.

پاسخ

اين كه قرآن كريم، بيان گر هرچيزي است كه بشر در باب هدايت به آن نياز دارد، بدان معنا نيست كه احكام اسلامي را به گونه‌اي مفصّل بيان كرده كه براي همگان قابل فهم است؛ زيرا ترديدي نيست كه تفاصيل احكام اسلامي در بيان لفظي در قرآن كريم نيامده است. به همين سبب است كه به تصريح قرآن كريم، پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم وظيفه داشته است معارف و احكام قرآن را براي مردم بيان كند:

> وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ< )نحل: 44).

قرآن را بر تو نازل كرديم تا آنچه را كه براي هدايت مردم نازل شده است، براي آنان بيان كني.

 نيز وظيفه داشته است آيات قرآن را علاوه بر اين كه بر مردم تلاوت مي‌كند، به آنان تعليم دهد:

> يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ< (آل عمران: 164).

آيات الهي را بر مردم تلاوت مي‌كند و آنان را تزكيه كرده، كتاب و حكمت را به آنان تعليم مي‌دهد.

بر همين پايه است كه به اجماع امت اسلامي سنت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم كنار قرآن كريم منبع و مصدر احكام اسلامي است.

اكنون سخن در اين است كه بدون امام معصوم، سنت پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم كه تبيين و تفسير قرآن كريم است، به صورت جامع و كامل براي امت اسلامي پس از رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم بيان نخواهد شد. بنابر اين نقش امام معصوم، اين است كه حافظ شريعت پس از پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم است. برهان حفظ شريعت، يكي از براهين عقلي ضرورت وجود امام معصوم عليه السلام در امت اسلامي پس از رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم است كه متكلمان اماميه در كتاب‌هاي كلامي خود تقرير كرده‌اند.[3]

از پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم روايت شده است كه فرمود: «درهر نسلي از امت من، فرد عادلي از اهل بيت من وجود دارد كه از تحريف دين توسط غاليان و تأويل جاهلان و باطل گرايان جلوگيري مي‌كند».[4] (شيخ صدوق، 1416: ج1، ص221؛ ابن حجر مكي، 1425: ص188).

همچنين پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم درحديث ثقلين كه به صورت متواتر نقل شده، عترت و اهل بيت خود را عدل و قرين قرآن كريم قرار داده است. آن حضرت تاكيدكرده است كه آن دو، تا قيامت از يك ديگر جدا نخواهند شد و رهايي از ضلالت، در گرو تمسك به آن دو است. سر اين كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم قرآن و عترت را دو شيء گران بها معرفي مي‌كند كه براي امت اسلامي باقي مي‌گذارد و از سنت خود نام نبرده، اين است كه سنت اصيل و صحيح وكامل را تنها از طريق عترت مي‌توان دريافت كرد.

ابن حجر مكي پس از نقل حديث ثقلين و اين كه حديث از بيش از بيست صحابي نقل شده، گفته است:

مقصود از عترت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم كه بر پيروي از آنان تاكيد شده، عالمان به كتاب خدا و سنت رسولش هستند؛ زيرا آنان كساني اند كه تا قيامت از كتاب الهي جدا نخواهند شد. مؤيد آن، روايتي است كه گفته است: «به آنان چيزي تعليم ندهيد؛ زيرا آنان دانا‌تر از شما هستند». آنان بدان سبب از ديگر عالمان ممتاز شده اند كه خداوند رجس را از آنان زدوده و پاكيزه شان ساخته است. رواياتي كه بر تمسك به اهل بيت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم ترغيب و تأكيد كرده بيان گر اين است كه همواره تا روز قيامت از اهل بيت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم كسي وجود دارد كه شايستگي تمسك به او را دارد (ابن حجر مكي، 1425:ص189).

اشكال

حفظ شريعت توسط امام معصوم، آن گاه ميسور است كه مردم بتوانند امام را ببينند و به او دسترسي داشته باشند و اين گونه ارتباط در عصرغيبت امكان پذير نيست؛ بنابر اين، غيبت امام با فلسفه امامت، سازگاري ندارد، و يكي از آن دو نا درست خواهد بود؛ در نتيجه ديدگاه شيعه اماميه در مسأله امامت با مشكل مواجه خواهد شد.

پاسخ

احكام مورد نياز جامعه بشري كه بايد توسط امام معصوم پس از رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم بيان شود، از سوي امامان اهل بيت عليهم السلام در عصر حضور بيان شده و آن بيانات هم اكنون در اختيار علما و مجتهدان شيعه است كه بر اساس آن‌ها به نيازهاي هدايتي بشر در حوزه معارف واحكام ديني پاسخ مي‌دهند؛ ولي حصول چنين اطميناني در گرو وجود امام معصوم است؛ زيرا اگر آنچه توسط امامان پيشين بيان شده است، در اختيار ما نبود، به گونه‌اي كه در بيان احكام الهي براي بشر خللي ايجاد مي‌شد، امام معصوم عليه السلام به گونه‌اي آن را براي عالمان و مجتهدان شيعه بيان مي‌كرد؛ چرا كه آنچه در عصر غيبت و اقع نمي‌شود، ارتباط عادي و همگاني با امام معصوم است، نه ارتباط ويژه و غير عادي.

سيد مرتضي در اين باره گفته است:

با وجود غيبت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف شريعت محفوظ است. با توجه به اين كه تكاليف الهي براي مردم اين عصر باقي است، اگر در وصول احكام به مكلفان خللي رخ داده بود، امام عليه السلام ظاهر مي‌شد و آن احكام را بيان مي‌كرد؛ ولي چون چنين مطلبي رخ نداده است، اطمينان داريم كه احكام شريعت كه توسط امامان معصوم بيان شده، باقي است (علم الهدي، 1419: ص232، نيز ر.ك: طوسي، 1439: ص73؛ ابن ميثم بحراني، 1406: ص179).

به بياني ديگر هرگاه در اثر اين كه امام در حال غيبت است، برخي از احكام شريعت از طريق نقل صحيح به آنان نرسد، آن تكاليف از عهده مكلفان ساقط خواهد شد؛ زيرا تكاليف آنان در فرض مزبور، تكليف به امر نا مقدور است؛ ولي چون اجماع امت بر اين است كه تكاليف شرعي تا قيامت ثابت است و از عهده كسي ساقط نمي‌شود، در نقل تكاليف به مكلفان، خللي واقع نخواهد شد، مگر در شرايطي كه امام بتواند ظاهر شود و آن تكاليف را بيان كند‌ (طوسي، بي‌تا، ج4، ص219).

بنابراين، با وجود امام معصوم در زمان غيبت، اطمينان داريم كه احكام شريعت كه توسط امامان اهل بيت عليهم السلام بيان شده است، در اختيار مكلفان قرار دارد.

در آيه كريمه

>أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُم< (نساء: 59).

از خدا، رسول خدا و متوليان امر كه از ]جنس[ شما هستند، اطاعت كنيد.

 متكلمان اسلامي امر به اطاعت از اولي الامر را دليل بر وجوب وجود اولي الامر دانسته اند؛ زيرا بدون وجود اولي الامر، اطاعت از آنان مقدور نخواهد بود؛ چنان كه سعدالدين تفتازاني گفته است: «وجوب اطاعت از اولي الامر مقتضي وجوب تحقق آن است» (تفتازاني، 1409: ج5، ص239).

محقق طوسي نيز اين آيه را دليل نقلي و شرعي وجوب امامت برشمرده است (طوسي، 1405: ص407).

از سوي ديگر، امر مطلق و بي‌قيد و شرط اطاعت از اولي الامر، بر عصمت آنان دلالت مي‌كند؛ چنان كه عطف اولي الامر بر رسول نيز همين مطلب را مي‌رساند؛ زيرا وحدت سياق بيانگر آن است كه ملاك اطاعت از اولي الامر با ملاك اطاعت از رسول، يكسان است و در عصمت پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم ترديدي وجود ندارد.[5]

2. حق از امت اسلامي بيرون نيست

اين مطلب كه حق در هر مسأله‌اي از معارف و احكام ديني از امت اسلامي بيرون نيست، مورد اجماع مسلمانان است و در عين حال، دلايل عقلي و نقلي آن نيز روشن است؛ زيرا با بعثت پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم و آوردن شريعت اسلام؛ شريعت‌هاي پيش منسوخ شده و زمان اعتبار شرعي آن‌ها پايان يافته است و بر همه مكلفان واجب است كه پيرو شريعت اسلام باشند. مسلمانان به اين تكليف الهي عمل كرده، پيروي از آيين اسلام را برگزيده‌اند. بر اين اساس، حق و باطل در معارف و احكام الهي با مقياس شريعت اسلام ارزيابي خواهد شد. آنچه با شريعت اسلام هماهنگ باشد، حق، و آنچه هماهنگ نباشد، باطل است؛ بنابر اين حق در هر مساله‌اي از معارف و احكام الهي در دست مسلمانان ـ يعني در شريعت اسلام ـ است و قطعاً از آن بيرون نخواهد بود.

آيه كريمه زير نيز به اين مطب اشاره مي‌كند:

>وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا< (بقره، 143)

شما را امت وسط قرار داديم، تا گواهان بر مردم باشيد و پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم گواه بر شما باشد.

3. نادرستي ديدگاه‌هاي ديگر

ديدگاه‌هاي ديگر درباره امامت دو دسته اند:

الف. ديدگاه‌هايي كه عصمت را شرط نمي‌دانند؛ مانند اهل حديث، اشاعره، ماتريديه، معتزله، خوارج و زيديه؛

ب. ديدگاه‌هايي كه عصمت را شرط امامت مي‌دانند؛ مانند كيسانيه، ناووسيه، اسماعيليه، واقفيه و….

از آنچه در باره وجوب عصمت امام گفته شد، نادرستي ديدگاه‌هاي نخست روشن مي‌گردد. نادرستي ديدگاه‌هاي دسته دوم نيز به شرح زير است:

1. كيسانيه، خود را پيروان مختار بن ابي عبيده ثقفي مي‌دانند و از آن جا كه مختار در ‎آغاز، كيسان نام داشت، به كيسانيه شهرت يافتند. آنان به امامت محمد حنفيه پس از امام حسين عليه السلام معتقدند و او را مهدي موعود مي‌دانند (نوبختي، 1388: ص44؛ شيخ مفيد، 1413: ص296؛ اشعري، 1411: ج1، ص91؛ بغدادي، بي‌تا: ص38؛ شهرستاني، بي‌تا: ج1، ص147ـ148؛ مسعودي، بي‌تا: ج3، ص90).

 اگر محمد حنفيه معصوم بود، مي‌بايست امامت او منصوص باشد؛ زيرا عصمت جز از راه نص يا معجزه قابل تشخيص نيست؛ درحالي كه هيچ نصي بر امامت او نقل نشده است، جز اين كه گفته اند: اميرالمؤمنين عليه السلام در جنگ جمل، پرچم سپاه خود را به او سپرد؛ همان گونه كه پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در جنگ‌ها پرچم سپاه خود را به علي عليه السلام مي‌سپرد. روشن است كه اين مطلب، بر امامت محمد حنفيه دلالتي ندارد؛ زيرا اگر آن را بپذيريم، بايد به امامت همه كساني قايل شويم كه پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم آنان را به فرماندهي سپاه برگزيده و پرچم را به آنان سپرده است.

نيز گفته اند: امير المؤمنين عليه السلام در جنگ جمل خطاب به او گفت: «أنت ابني حقا؛ حقاً كه تو پسر من هستي». پاسخ اين است كه امير المومنين عليه السلام در همان جنگ خطاب به امام حسن عليه السلام و امام حسين عليه السلام فرمود: «انتما ابنا رسول الله؛ شما پسران پيامبريد» لازمه سخن كيسانيه اين است كه عبارت مزبور بر نبوت امام حسن عليه السلام و امام حسين عليه السلام دلالت كند كه نادرستي اين سخن آشكار است.

همچنين گفته اند امير المؤمنين عليه السلام گفته است: «أنا عبدالله و اخو رسول الله؛ من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم». از اين سخن امير المومنين عليه السلام به دست مي‌آيد كه يكي از نام‌هاي او عبدالله بوده است. از طرفي در حديث نبوي آمده است كه مهدي موعود همنام با پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و پدرش همنام پدر پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم است. اين ويژگي بر محمد حنفيه تطبيق مي‌كند. [6]

در پاسخ مي‌گوييم:

اولاً: در رواياتي كه از طريق شيعه روايت شده و در روايات اهل سنت، اين جمله كه «نام پدرش نام پدرم»، نيامده است، بنابر اين حديث مزبور، فاقد اعتبار است (سيد صدرالدين صدر، بي‌تا: ص126ـ 127).

ثانياً: مقصود از عبدالله در كلام اميرالمؤمنين عليه السلام اين نيست كه نام او عبدالله بوده است؛ زيرا در اين كه نام آن حضرت، علي بوده، ترديدي نيست؛ بلكه مقصود اين است كه او بنده خالص خدا است چنان كه در كلامي از آن حضرت آمده است كه «الهي كفي بي‌عزاً أن أكون لك عبداً».[7]

ثالثاً احاديث متواتري كه درباره تعداد و نام جانشينان پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم روايت شده است ديدگاه كيسانيه را باطل ميكند؛ زيرا در آن‌ها از محمد حنفيه نام برده نشده است و پس از امام حسين عليه السلام از امام زين العابدين عليه السلام به عنوان جانشين پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم نام برده شده است (شيخ طوسي، همان: ص16ـ17).

2. ناووسيّه، امام صادق عليه السلام را مهدي موعود دانسته و گفته ا ند: او زنده است و در آخرالزمان ظهور خواهد كرد. (نوبختي، 1388: ص78؛ مفيد،1413: ص305).

نادرستي ديدگاه آنان روشن است؛ زيرا درگذشت امام صادق عليه السلام همان اندازه معلوم و قطعي است كه رحلت پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله و سلم و شهادت امير المؤمنين عليه السلام و ديگر امامان پيش از امام صادق عليه السلام . اگر ترديد در شهادت و درگذشت امام صادق عليه السلام روا باشد، ترديد در شهادت و درگذشت آنان نيز روا خواهد بود و چنين ترديدي به سفسطه خواهد انجاميد (طوسي، همان: ص18). علاوه بر اين كه اين فرقه به كلي منقرض شده است و اگر بر حق بود، باقي مي‌ماند؛ زيرا مذهب حق تا قيامت باقي خواهد بود. البته باقي ماندن، يكي از شاخص‌هاي حقانيت است، نه يگانه شاخص آن؛ بدين سبب باقي ماندن مذهب، به تنهايي دليل بر حقانيت آن نخواهد بود. بنابراين هر مذهب حقي باقي خواهد ماند؛ اما عكس كلي آن، صحيح نيست. عكس مستوي موجبه كليه، موجبه جزئيه است؛ يعني بعضي از مذاهبي كه باقي مانده اند برحق هستند، نه همه آن ها.

3. اسماعيليه، پس از امام صادق عليه السلام به امامت اسماعيل كه بزرگ ترين فرزند امام صادق عليه السلام بود و در زمان آن حضرت از دنيا رفت، معتقد شدند. گروهي از آنان، مرگ اسماعيل را انكار كردند و او را مهدي موعود مي‌دانند و گروهي ديگر، مرگ او را پذيرفتند و گفتند: «امامت، از او به فرزندش محمد منتقل شده است». به اعتقاد آنان، امامت در فرزندان محمد ادامه خواهد يافت (نوبختي، همان: ص79ـ80).

پاسخ به عقايد آنان نيز چنين است:

اولاً: هيچ نصي بر امامت اسماعيل نقل نشده است و شايد چون او فرزند بزرگ‌تر امام صادق عليه السلام بود و اين كه امامت، حق فرزند بزرگ‌تر است و نيز تكريم ويژه امام صادق عليه السلام در بارة اسماعيل منشأ توهم اسماعيليه در بارة امامت اسماعيل شده است؛ ولي بزرگ‌تر بودن از نظر سن، دليل بر امامت نيست علاوه بر اين كه اسماعيل در زمان امام صادق عليه السلام از دنيا رفت و به خاك سپرده شد، از طرفي نصوص متواتر در باره امامان دوازدهگانه، امامت هر فرد ديگري را باطل مي‌كند.

4. واقفيه، كساني هستند كه درامامت امام كاظم عليه السلام توقف كرده و آن حضرت را آخرين امام و مهدي موعود دانستند.

شهادت امام كاظم عليه السلام از نظر تاريخي مسلم و غير قابل ترديد است؛ به ويژه آن كه دستگاه خلافت عباسي كه مي‌خواست اتهام قتل امام عليه السلام را از خود دفع كند، شاهداني را احضار كرد تا شهادت دهند امام كاظم عليه السلام به مرگ طبيعي از دنيا رفته است (طوسي، همان: ص19ـ29)؛ بنابر اين شهادت امام كاظم عليه السلام مانند پدران و نياكانش از مسايل قطعي تاريخ است و ترديد در آن، موجب سفسطه خواهد بود.

علاوه بر اين كه نصوص متواتر، امامت امامان دوازدهگانه و نيز تنصيص امام كاظم عليه السلام بر امامت فرزندش علي بن موسي الرضا عليه السلام اين عقيده را باطل مي‌كند (طوسي، همان: ص24ـ29).

رواياتي كه واقفيه به آن‌ها بر مدعاي خود استدلال كرده‌اند، از نظر سند و دلالت مخدوش است. علاوه بر اين كه به نقل شيعيان موثق ـ مانند يونس بن عبدالرحمن ـ دعوت كنندگان به اين عقيده، افرادي چون علي بن ابي حمزه بطائني، زياد بن مروان قندي و عثمان بن عيسي رواسي هستند كه وكلاي امام كاظم عليه السلام بودند و اموال بسياري نزدشان بود. آنان به طمع تملك آن اموال عقيده وقف را مطرح كرده و شهادت امام كاظم عليه السلام را انكار كردند (طوسي، همان: ص42ـ44).

فرقه‌هاي ديگر

علاوه بر فرقه‌هاي ياد شده، ميان شيعيان فرقه‌هاي ديگري نيز در مسأله امامت پديد آمدند كه عبارتند از:

1. محمديه، قائلان به امامت محمد بن علي بن محمد بن الرضا عليه السلام ؛

2. فطحيه؛ قائلان به امامت عبدالله بن جعفر الصادق عليه السلام و جعفر بن علي الهادي عليه السلام ؛

3. كساني كه گفتند: امام زمان عليه السلام هنوز به دنيا نيامده است؛

4. كساني كه گفتند: امام زمان عليه السلام از دنيا رفته و بار ديگر به دنيا باز خواهد گشت؛

5. كساني كه گفتند: پس از امام حسن عسكري عليه السلام ما اكنون در دوران فترت امامت به سر مي‌بريم (طوسي، همان: ص54ـ55).

عقايد اين فرقه‌ها نيز به دلايل متعدد باطل است:

الف. اين فرقه‌ها ـ اگر بتوان نام فرقه بر آن‌ها نهاد ـ منقرض شده و اثري از آنان وجود ندارد؛ در حالي كه اگر بر حق بودند، منقرض نمي‌شدند.

ب. محمد فرزند امام هادي عليه السلام در زمان آن حضرت از دنيا رفت و اخبار آن معروف است و ترديد در آن، مستلزم ترديد در وفات پدران بزرگوار او و ديگران است.

ج. انكار ولادت امام زمان عليه السلام و همچنين رحلت و رجعت آن حضرت، از دو جهت باطل است؛ يكي اين كه مستلزم خالي بودن زمان از وجود امام معصوم است و ديگر اين كه با گزارش‌هاي قطعي درباره ولادت آن حضرت منافات دارد.

ه‍. ديدگاه فطحيه نيز از آن جهت كه عبدالله بن جعفر و جعفر بن علي معصوم نبودند، باطل است. علاوه بر اين كه با نصوص متواتر درباره امامان دوازدهگانه سازگاري ندارد (طوسي، همان: ص55ـ56).[8]

نتيجه

با اثبات نادرستي عقايد مذاهب و فرقه‌هاي ديگر اسلامي غير از ديدگاه اماميه اثنا عشريه، درستي ديدگاه اماميه اثبات مي‌شود؛ زيرا اگر آن هم درست نباشد، حق در باب امامت از امت اسلامي بيرون خواهد بود كه نادرستي آن، مورد اجماع است.

نكات پاياني

نكته اول

در بسياري از كتاب‌هاي كلامي اماميه برهان عقلي مزبور بر امامت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف اقامه شده است كه مهم ترين آن‌ها مي‌توان از آثار زير نام برد:

1. شيخ مفيد (413ق) (مفيد،1413: ج11، ص342).

2. سيد مرتضي (436 ق) (علم الهدي، 1413: ص219ـ226؛ علم الهدي، بي‌تا: ج2، ص294ـ295؛ المرتضي، ص154ـ157).

3. شيخ الطائفه (460ق ) (طوسي،بي تا: ج4، ص209 ـ 210)، (طوسي، همان: ص3، ص57).

4. ابوصلاح حلبي (447ق) (حلي، 1404: ص171ـ172).

5. ابوالفتح كراجكي (1449ق‌) (كراجكي، بيتا: ص345ـ347).

6. سديد الدين حمصي رازي (متوفاي اوائل قرن هفتم هجري) (حمصي رازي، 1412: ج2، ص372ـ373).

7. فاضل مقداد (826 ق) (سيوري، 1405: ص346).

باتوجه به اين كه تقرير شيخ طوسي در الغيبة از ديگران كامل‌تر و روشن‌تر بيان شده است، در اين نوشتار بيشتر به بازنگاري و بازسازي آن پرداخته شده است.

نكته دوم

برهان عقلي مزبور، امامت دوازده امام شيعه اماميه را اثبات مي‌كند؛ از اين رو متكلمان اماميه پس از بيان دلايل عقلي و نقلي امامت اميرالمومنين عليه السلام امامت امامان ديگر را يك جا مطرح كرده و دلايل عقلي و نقلي آن را بيان نموده‌اند. مهم ترين دليل عقلي و نقلي آنان مبتني بر ضرورت وجود امام معصوم عليه السلام و بيرون نبودن حق از امت اسلامي و نادرستي عقايد مذاهب و فرقه‌هاي ديگر است و اين، همان برهان عقلي و نقلي پيشين بر امامت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف مي‌باشد؛ بدين سبب عده‌اي از متكلمان در همان بحث، امامت ولي عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف را نيز اثبات نموده و بحث جدا گانه‌اي براي آن طرح نكرده‌اند.[9]

نكته سوم

اين برهان عقلي، علاوه بر امامت امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف وجود آن حضرت را نيز اثبات مي‌كند؛ زيرا تكيه گاه برهان، اين است كه هيچ زماني از وجود امام معصوم عليه السلام خالي نخواهد بود و چون بر روي كره زمين، امام معصوم غير از امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف وجود ندارد، وجود آن حضرت نيز اثبات مي‌شود. متكلمان اماميه نيز اين برهان را يكي از دلايل وجود امام عصر عجل الله تعالي فرجه الشريف دانسته‌اند. با نقل سخن عبدالرزاق لاهيجي در اين باره، اين بحث را پايان مي‌دهيم:

امت در اين زمان بر سه مذهبند: بعضي قائل نيستند به وجود امام و بعضي قائلند به وجود امامي كه مدعي عصمت و نص براي او نيستند، و بعضي قائلند به وجود امام معصوم منصوص عليه كه محمد بن الحسن عليه السلام است. و چون ثابت شد امتناع خلو زمان از امام، باطل شد مذهب اول، و چون ثابت شد وجوب عصمت و نص بر امام، باطل شد مذهب دوم نيز؛ پس اگر مذهب سوم نيز باطل باشد، لازم مي‌آيد اتفاق امت بر خطا و خروج حق از ميان امت و اين، باطل است به اتفاق؛ پس مذهب سوم حق باشد و محمد بن الحسن عليه السلام موجود و حيّ و امام باشد.

پس به طريق قياس استثنايي گوييم:

هرگاه اتفاق امت بر خطا محال باشد، بايد كه محمد بن الحسن عليه السلام موجود باشد؛ ليكن اتفاق امت بر خطا محال است. نتيجه دهد پس محمد بن الحسن عليه السلام موجود است (لاهيجي، 1362: ص151).

كتابنامه

1. قرآن كريم.

2. ابن حجر مكي، الصواعق المحرقه، بيروت: المكتبة العصرية، 1425ق.

3. اشعري، ابوالحسن، المقالات الاسلاميه، بيروت: المكتبة العصرية، 1411ق.

4. بحراني، ابن ميثم، قواعدالمرام في علم الكلام، قم: مكتبة المرعشي، 1406ق.

5. بغدادي، عبدالقاهر، الفرق بين الفرق، بيروت: دارالمعرفه، بي‌تا.

6. بياضي، زين الدين، الصراط المستقيم، بي‌جا: المكتبة المرتضويه، 1384ق.

7. تفتازاني، سعد الدين، شرح المقاصد، قم: منشورات الرضي، 1409ق.

8. حلبي، ابو الصلاح، تقريب المعارف، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، 1404 ق.

9. حلي، حسن بن يوسف، انوار الملكوت، قم: انتشارات الرضي، 1363ش.

10. حلي، حسن بن يوسف، كشف المراد، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، 1419ق.

11. حمصي رازي، سديد الدين، المنقذ من التقليد، قم: مؤسسة النشر الاسلامي، 1412ق.

12. رباني گلپايگاني، علي، امامت در بينش اسلامي، قم: بوستان كتاب، 1386ش.

13. سيوري، مقداد بن عبدالله، ارشاد الطالبين، قم: مكتبة المرعشي، 1405ق.

14. سيوري، مقداد بن عبدالله، اللوامع الاسلاميه، قم: مكتب الاعلام الاسلامي، 1405ق.

15. شهرستاني، عبدالكريم، الملل و النحل، بيروت: دارالمعرفه، بي‌تا.

16. صدر، صدرالدين، المهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف ، قم: انتشارات انصاريان، بي‌تا.

17. صدوق، محمد بن علي، كمال الدين و تمام النعمه، قم: مؤسسه النشر الاسلامي، 1416ق.

18. طوسي، محمد بن الحسن، الغيبه، تهران: دارالكتب الاسلاميه، 1429ق.

19. طوسي، محمد بن الحسن، تلخيص الشافي، قم: مؤسسه انتشارات المحبين، بي‌تا.

20. طوسي، نصير الدين، تلخيص المحصل، بيروت: دار الاضواء 1405 ق..

21. علم الهدي، علي بن الحسين، الذخيرة في علم الكلام، قم: مؤسسه النشر الاسلامي، 1411ق.

22. علم الهدي، علي بن الحسين، رسائل الشريف المرتضي، بيروت: مؤسسة النور، بي‌تا.

23. علم الهدي، علي بن الحسين، شرح جمل العلم و العمل، تهران: دار الاسوه، 1419ق.

24. علم الهدي، علي بن الحسين، مسائل المرتضي، بيروت: مؤسسة البلاغ، 1422ق.

25. كراجكي، ابوالفتح، كنزالفوائد، قم: انتشارات دارالذخائر، بي‌تا.

26. لاهيجي، عبدالرزاق، سرمايه ايمان، قم: انتشارات الزهراء، 1362ش.

27. لاهيجي، عبدالرزاق، گوهر مراد، تهران: وزارت ارشاد اسلامي، 1372ش.

28. مسعودي، علي بن الحسين، مروج الذهب، بيروت: دار الكتب العلميه، بي‌تا.

29. مفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الارشاد، قم: المؤتمر العالمي لألفيه الشيخ المفيد، 1413ق.

30. مفيد، محمد بن محمد بن النعمان، الفصول المختاره، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، 1413ق.

31. نراقي، ملامهدي، انيس الموحدين، قم: انتشارات پيام مهدي، 1386ش.

32. نوبختي، حسن بن موسي، فرق الشيعه، قم: انتشارات مكتبة الفقهيه، 1388ق.

\*. استاد حوزه علميه قم.

[2]. براي آگاهي از مصادر و منابع اين حديث، رك: امامت در بينش اسلامي، ص41.

[3]. براي آگاهي از اقوال متكلمان اماميه در تقرير اين برهان، ر. ك: علي رباني گلپايگاني، امامت در بينش اسلامي، ص106ـ 118 و ص235ـ 242.

[4]. ان في كل خلف من امتي عدلا من اهل بيتي ينفي عن هذا الدين تحريف الغالين و انتحال المبطلين و تأويل الجاهلين.

[5]. ر.ك: امامت در بينش اسلامي، ص260ـ 263.

[6]. براي آگاهي از وجوهي كه كيسانيه به آن ها استدلال كرده اند، ر. ك: شيخ مفيد، الفصول المختاره، ص296ـ 297؛ بياضي عاملي، الصراط المستقيم، ج2، ص266ـ 267.

[7]. براي آگاهي از نقد ديدگاه كيسانيه، ر.ك: الفصول المختاره، ص300ـ303.

[8]. براي آگاهي از عقايد و دلايل فرقه هاي شيعي غير از شيعه اماميه اثنا عشريه و نقد عقايدشان، ر.ك: الفصول المختاره، ص296ـ327؛ الصراط المستقيم، ج2، ص266ـ278.

[9]. برخي از متكلمان و آثار كلامي كه اين روش را بر گزيده اند عبارتند از:

الف. سيد مرتضي در كتاب الذخيره في علم الكلام، ص502ـ503.

ب. علامه حلي در كشف المراد، ص539؛ ارشاد الطالبين، ص374ـ 375، انوار الملكوت، ص230.

ج. عبدالرزاق لاهيجي در گوهر مراد، ص584؛ سرمايه ايمان، ص147.

د. ملا مهدي نراقي در «انيس الموحدين»، ص256.